

# نمایشی با عنوان: بره ی بلا گرگ ناقلا

\*\*\*\*\*

صحنه چمنزار و باغی است که بره در آن مشغول بازی با یک توپ است.

راوی:



یکی بود یکی نبود

زیر گنبد کبود

یه بره ی کوچولو بود

شیطون و بازیگوش بود

زرنگ بود و با هوش بود

آواز می خوند همیشه

تو صحرا و تو بیشه

بره:

بع بع بع

به به چه روز خوبی

هوا چقد عالی!

بهاره و سبزه ها

دراومده تو صحرا

زمین چه زیبا شده

همه ی گلا وا شده

به به به بهاره

این جا یه سبزه زاره

\*\*\*\*\*

راوی:

بره ی خوب و باهوش

اون بره ی بازیگوش

بازی می کرد تو صحرا

میون اون سبزه ها

خبر نداشت که گرگه

همون گرگه بزرگه

یه گوشه در کمینه

می خواد اونو بگیره

گرگ: (وارد صحنه می شود بره پشتش به گرگ است و او را نمی بیند و با توپش بازی میکند. گرگ آب دهانش را قورت می دهد و با خودش می گوید)

عجب لقمه ی چربی!

خوراک گرم و نرمی!

خیلی ناز و تمیزه

می دونم که لذیذه

حالا اونو گول میزنم

می برم و پوستش می کنم

بعداً کبابش می کنم

می خورمش با اشتها

( به خودش اشاره می کند و می گوید:) صد آفرین گرگ بلا

آهسته آهسته به طرف بره می رود.

راوی:

وای بچه ها می بینید

گرگ بلا میخواد بره

بره رو گولش بزنه

اما باید اینو بگم

که بره خیلی باهوشه

با این که شیطون و بلاس

یه کمی هم بازیگوشه

( گرگ پاورچین پاورچین به بره نزدیک می شود و جلوی او می پرد و غافلگیرانه می گوید:)

سلام بره ی نازم

سلام غنچه ی بزم

سلام به روی ماهت

به اون چشم سیاهت

( بره از جا می پرد و با لکنت جواب می دهد: )

س س س سلام

گرگ با شیطنت:

چیه چرا زبونت می گیره؟

نکنه بهونه می گیره؟

بره با ترس و لرز:

نه زبونم خسته شده

گرگ قاه قاه می خندد:

واسه چی خسته شده؟

مرغ پر بسته شده؟

بره:

از بس که تو سبزه ها

دویدم و دویدم

گرگ: دویدی و دویدی؟

اون وقت به چی رسیدی؟

بره:

به گرگ خوب و عاقل

حیوون خوب و کامل

راوی: آی بچه ها شنیدید

بره به گرگ چی میگه؟

میگه تو خوب و عاقلی

یه حیوون کاملی

حتماً یه نقشه ای داره

این تازه اول کاره

گرگ ژست مغرورانه ای می گیرد و می گوید:

معلومه که عاقلم

عاقلم و کاملم

بره:

من می دونم تو ماهی

تو اون گرگ سیاهی

که خیلی خوب و نازه

اما....

(ساکت می شود)

گرگ :

که چی؟

بره با ترس و لرز:

دهانت خیلی بازه!

گرگ: (قاه قاه می خندد)

معلومه ديگه مي خوام تو را شكار كنم

بردارم و فرار كنم

با تو غذا درست كنم

تا شكمم رو سير كنم

بره:

باعث افتخاره

كه من غذای گرگ بشم

غذای يك حيوون خوب

يعنی گرگ بزرگ بشم

فقط بذاربرات

يه كمی آواز بخونم

ترانه ی شاد و قشنگ

با عشوه و ناز بخونم

گرگ: واسه چی ميخواي بخوني؟

بره:

يعنی تو نميدوني؟

گرگ: نه نميدونم

بره:

واسه اين كه تو يه گرگی

یه حیوون بزرگی

چشمای ریز داری

دندون تیز داری

من مخلص چشاتم

عاشق دندوناتم

می خوام خوراکت بشم

خودم هلاکت بشم

صدای خوبی دارم

همش دارم می خونم

می خوام برات بخونم

ترانه ی یادگاری

تا منو از یاد نبری

گرگ:

زود باش بخون تا بشنوم

گشمنه طاقت ندارم

بره: (دست هایش را دور دهانش می گیرد و با صدای بسیار بلندی بع بع می کند. سگ از پشت سر گرگ و بره وارد صحنه می شود.)

سگ:

هاپ هاپ هاپ بره جون

یه کم یواش تر بخون

بعد می ایستد و به گرگ که پشت سر بره ایستاده حمله می کند و او را محکم می گیرد و می گوید:

ای گرگ سیاه زشت و خونخوار

تو اومده ای توی چمنزار؟

فکر کردی که این جا شهر هرته؟

بره کوچولو حواس پرته؟

گرگ:

تو فکر می کنی که من بیکارم؟

من کاری به این بره ندارم

تو صحرا واسه خودم می گشتم

آواز اینو از دور شنفتم

گفتم که برم گوش بدم آواز

بره کوچولو می خونه با ناز

بره:

ای آقا سگه قربون دستت

قربون دوتا چشمای مستت

من قربونتدم خودم فداتم

اومدی دادی منو نجاتم

گرگ می خواست که پوستم بکنه

کباب کنه منو بخوره

من گولش زدم خوندم و خوندم

تا صدامو زود به تو رسوندم

گفتم تو میای میدی نجاتم

من قربونتم خودم فداتم

سگ گرگ را کشان کشان می برد و در همان حال می گوید:

آفرین به تو خیلی زرنگی

تو بره ی خوشگل و قشنگی

گرگ و سگ از صحنه خارج می شوند. بره به بازیش ادامه می دهد.

راوی:

خوب شد که بره

خیلی زرنگ بود

یه کمی شیطون

ناز و قشنگ بود

فکر کارانداخت

گرگ فریب داد

خودشو نجات داد.

قصه ی ما به سر رسید

گرگ سیاه شکمو

به آرزوهایش نرسید.

\*\*\*\*\*

پایان